

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ۱۴۴۰

با موضوع:

منشأ و ضرورت دین



مجلس پنجم: جمعہ ۲۳/۶/۹۷

مسجد الزهراء علیہا السلام مشهد مقدس



فهرست مطالب

۲	در معنای «ابتغوا اليه الوسيله»
۳	روح توسل عبارت است از شناخت جایگاه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳	فهم واقعی، باعث بروز حالت و رفتار می‌شود
۴	ولایت همان حقیقت توحید است
۵	ادامه بحث منشأ دین
۶	اشاره‌ای به براهین اثبات خداوند
۶	تعمیم‌های بدون دلیل، زمینه‌ساز پیش فرض نظریه‌پردازان اروپایی
۶	رد نظریه اگوست کنت
۷	فهم وجود خداوند، فطری است
۷	مثال باغبان ذهن
۸	عامل سوم
۸	عامل چهارم
۸	مطلبی به عنوان مؤید
۹	مغالطه‌ای دیگر

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَي ذَلِكَ
اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَي قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً
أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَي الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
أَسْلَامٌ عَلَي الْحُسَيْنِ وَ عَلَي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت اباعبدالله علیه السلام و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید!

قبل از شروع بحث، به پاسخ سؤال یکی از سروران می پردازیم که فرمودند در جلسات گذشته، راجع به اصل توسل و حقیقت، جایگاه، اثر و ضرورت توسل و دست به دامن اهل بیت علیهم السلام شدن صحبت شد، ولی در مورد چگونگی توسل بحث نشد. مثلاً وقتی می گویند به حضرت زهرا علیها السلام یا به امام حسین علیه السلام متوسل شوید، یعنی چه کار باید بکنیم؟

در معنای «ابتنوا الیه الوسیله»

توسل، یعنی وجودی را به عنوان وسیله گرفتن و پذیرفتن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ^۱. اتفاقاً این آیه، یکی از آیات راجع به شأن اهل بیت علیهم السلام است که نمی خواهیم در آن ورود کنیم چون یکی دو جلسه گفتگو دارد که چگونه این وسیله، به معنای اهل بیت علیهم السلام است.

مفسرین عامه می گویند این آیه، ربطی به اهل بیت علیهم السلام ندارد؛ بلکه می گوید تقوا داشته باشید و وسیله ای که شما را به خداوند نزدیک کند نیز بجویید. و این وسیله عبارت است از: نماز، روزه، حج، جهاد، احسان به والدین، خوش خلقی و... که همه این ها وسیله شما به سوی خداوند هستند.

البته این حرف قابل پذیرش نیست؛ چون اگر این گونه بود، «اتَّقُوا اللَّهَ» لغو می شد! خداوند در این آیه شریفه دو امر دارد و دو کار را از ما خواسته است:

۱- اتَّقُوا اللَّهَ تقوا داشته باشید.

۲- ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وسیله بیاورید.

در حقیقت تقوا، ملکه ای است که حاصل ایمان و عمل صالح است که در اول سوره مبارکه بقره و در چند مورد دیگر تذکر فرموده است. چون نمی خواهیم وارد آیه شویم اشاره ای گذرا می کنیم.

در آیه شریفه هُدَى لِّلْمُتَّقِينَ متقین چه کسانی هستند؟ چند مصداق را بیان فرموده است: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ^۲

نکته اول این که تقوا، ملکه ای نشأت گرفته از ایمان به اضافه اعمال صالح است. یعنی اگر کسی ایمان داشت و طبق ایمانش عمل کرد، حال

تقوا در او ایجاد می شود. پس اگر بگوییم آن وسیله، اعمال صالح است که بعد از ایمان حاصل می شود، در این صورت با اتَّقُوا اللَّهَ همپوشانی

۱. سوره مبارکه مائده (۵)، قسمتی از آیه کریمه ۳۵: «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوا داشته باشید و وسیله ای به سوی او بجویید.»

۲. سوره مبارکه بقره (۲)، قسمتی از آیه کریمه ۲ و آیات کریمه ۳ و ۴.

خواهد داشت و بلکه یک چیز می‌شود؛ مثل اینکه بفرماید: **اَتَّقُوا اللَّهَ اِنَّهُ اَكْبَرُ**! که این معنا ندارد. بنابراین **اَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** نمی‌تواند یکی از مصادیق تقوا و عمل صالح باشد.

و اما منظور از وسیله چیست؟ بحث تفصیلی دارد که به زمان دیگری موکول می‌کنیم.

اَتَّقُوا اللَّهَ یعنی به مجموعه دین متلبس باشید و به هر چه در آن هست عمل نمایید و صرفاً به عمل خودتان هم تکیه نکنید؛ گرچه به مجموعه دین عمل کردید ولی به سوی خداوند با یک وسیله‌ای قابل اعتماد، **ابتغاء** کنید.

خود وسیله هم باید معنا شود که فعلاً به همان معنایی که از وسیله در ذهن خود دارید، اکتفا می‌کنیم تا بعد که خواستیم مفصل گفتگو کنیم، آن وقت بیان کنیم.

ابتغاء، به معنای طلب کردن و چیزی را جستجو کردن است که می‌گویند آن را بجوی. منتها با طلب کردن و اخذ متفاوت است. می‌توانست بفرماید: «و اتخذوا الیه الوسیله» یا بفرماید: «و اطلبوا الیه الوسیله».

فرق **ابتغاء** با کلمات دیگر در ریشه آن می‌باشد که اتفاقاً از **بغی** (به معنای ظلم) هم استعمال شده است.

از باب مثال کسی در جاده‌ای سفت در حال راه رفتن است و احساس نمی‌کند زیر پای او در حال خراب شدن است، اگر شاخه‌های درخت کنار جاده یا طناب‌هایی که در آنجا آویزان شده است را نگیرد، مشکلی به وجود نمی‌آید و اگر بداند که با گرفتن آن‌ها بهتر حرکت می‌کند، شاید بگیرد و طلب و اخذ نماید. اما اگر احساس کند که ممکن است هر آن، زیر پای او خالی شود یا احساس کند در حال غرق شدن در دریاست، در آن حال چگونه شاخه درخت یا طناب را می‌گیرد؟ عرب به حالت گرفتن با حرص و ولع و با تمام وجود و بیش از حد، **ابتغا** می‌گوید.

وَ اَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ یعنی این وسیله را، هر چه بیشتر و جدی‌تر و بیش از حد، بگیرید. و این کلام را در کنار تقوا آورده است.

نمی‌فرماید: ای بیچاره‌هایی که اهل جهنم شدید **كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ وَ اَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**! شما در حال افتادن در جهنم و در حال غرق شدن هستید پس وسیله‌ای را بگیرید! یا مثلاً فرموده: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَى انْفُسِهِمْ اَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**! ای بندگان جنایت‌کار، وقت کم است، بگیرید و رها نکنید؛ بلکه می‌فرماید: ای مؤمنین با تقوا در حالی که **اَتَّقُوا اللَّهَ** هستید و به مجموعه دین متلبس می‌شوید، به این وسیله (همچون شخص غریق) چنگ بزنید. گویی که اگر این وسیله نباشد، همه مجموعه ایمان و عمل صالح و تقوا، انسان را نجات نمی‌دهد و همگی بر باد است و گره‌ای از کار او باز نخواهد کرد! و برای همین است که تشویق و تحریصی فوق العاده نموده است. این همانی است که در روایت داریم: اگر کسی روزها را روزه بدارد و شب‌ها را تهجد کند و سال‌ها بین رکن و حطیم عبادت کند ولی حب و اعتقاد به امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشته باشد، هیچ کدام از این‌ها به درد او نخواهد خورد.

روح توسل عبارت است از شناخت جایگاه اهل بیت علیهم السلام

اما چگونگی این **ابتغاء** وسیله که نام آن را توسل گذاشتیم، خیلی راحت است. نباید دنبال این باشیم که فلان عمل خاص را انجام دهیم. روح توسل، به شناخت جایگاه وساطت است.

مثل اینکه اصل توبه، شناخت نسبت به جایگاه ذنب خود و غافر الذنب بودن خداوند است. اگر کسی این دو را فهمید، توبه برای او حاصل شده است.

یا در مورد شکر در روایت داریم که شکر به این حاصل می‌شود که بفهمد این نعمت‌ها از جانب خداوند است؛ چون اگر بفهمد، این فهم، کاروانی از حالات و کارها را پدید خواهد آورد. فهم، صرفاً یک تصویر ذهنی نیست، بلکه مجموعه‌ای از حالات و کارها را پدید می‌آورد؛ و اگر این طور نباشد، اصلاً فهمی در کار نبوده است. اگر کسی فهمید که فلان جنس گران می‌شود، حالتی در او به وجود می‌آید که نتیجه آن بروز یک عمل و رفتاری در انسان می‌باشد.

فهم واقعی، باعث بروز حالت و رفتار می‌شود

اگر دکتر به کسی بگوید که تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نیستی، آیا این فهم او عمل ایجاد نمی‌کند؟! فهم واقعی، هم حالت و هم رفتار ایجاد می‌کند.

روح توسل به فهم این است که اهل بیت علیهم السلام را در فکر و جان خود، از انسان‌های تشریفاتی که جایگاه خاصی نزد خداوند دارند، به کسانی که واقعاً کار دست آنان است، تغییر دهیم. این فهم را الان واقعاً نداریم، به صورت تشریفاتی داریم و باید تبدیل به باور کنیم. یک بار راجع به توحید مثال زدیم اگر فرد ثروتمند و با مروتی که زیر حرفش نمی‌زند و امکان و قدرت نیز دارد، بگوید من به شما برای ده سال چک می‌دهم، به طوری که هر قدر لازم داشتی، بتوانی از بانک بگیری، با این اطمینان برو و ازدواج کن! آیا در این صورت راحت‌تر و بدون دغدغه‌تر، کار ازدواج را انجام می‌دهد یا اگر خداوند بگوید من تضمین و تأمین می‌کنم؟! اینکه به زبان بگوییم همه چیز دست خداست، این که توحید نیست! توحید آن است که در مجاری نفس انسان، ورود پیدا کند، نه این که به زبان بگوید ولی در اعتقاد نباشد.

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنَكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ

اگر پسری که سرباز یا دانشجو است به خواستگاری دخترمان بیاید، و مثلاً پدر بزرگ او حمایت مالی از او را تضمین کند، آیا به عنوان پدر آن دختر، حمایت پدر بزرگ آن پسر نظر ما را بیشتر جلب می‌کند یا حمایتی را که خداوند در این آیه شریفه فرموده است؟! شرک چیز عجیب و غریبی نیست و سراسر زندگی ما را پر کرده است! اگر به زبان بگوییم به خداوند ایمان و اعتقاد داریم و بر او توکل می‌کنیم، زبان چیزی را حل نمی‌کند. آیا اگر بگوییم من سخاوتمندترین انسان عالم هستم، این گونه می‌شوم؟! از این موارد فراوان داریم. توکل را موحدی دارد که زمان تبعیدش به سرزمین خشک، گفت: اگر کُل زمین را مس بگیرد (یعنی سیاره ای مسی بشود، کنایه از این که چون فلز است حتی یک دانه گیاه هم از آن درنیاید) و آسمان هم همین‌طور بسته شود، من روزی خود را از خداوند می‌گیرم! این کلام، سخن ابوذر است و امام علیه السلام هم تأیید فرمودند که بله تو این‌گونه‌ای. این یعنی توکل. پس فهم و باوری که متخلخل شده و وجود انسان را در بر گرفته، یک بحث، و این که انسان به زبان یا ترشخی از ذهنیات، به شکل ذهنی مطلبی را پذیرفته باشد، چیز دیگری است. اصل توسل این است که انسان باور کند که همه کار دست خداست که البته ما در همین هم مشکل داریم.

ولایت همان حقیقت توحید است

اگر توحید درست شود، توسل هم درست خواهد شد. چون اهل بیت علیهم السلام واسطه‌های فیض خداوند هستند. در روایت داریم: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» و در روایت دیگر داریم: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»؛ خداوند نمی‌فرماید که من دو دژ دارم: یکی کلمه لا اله الا الله و دیگری ولایت، بلکه می‌خواهد بفرماید ولایت، همان حقیقت توحید است. کسی که موحّد شد، با ولایت همراه است، و کسی که با ولایت همراه بود، موحّد است.

به همین دلیل بزرگان عرفا در مورد بعضی از عارفانی که در طول تاریخ رومی به اهل تسنن شده‌اند گفته‌اند این‌ها شیعه بوده‌اند چون به کمال نهایی و حقیقی رسیده‌اند و نمی‌توان از آن کمال بهره برد مگر با ولایت. و اصلاً محال است کسی به کمال عرفانی و حقیقت شهود و فناء برسد و ولایت نداشته باشد.

پس روح توسل، فهم جایگاه اهل بیت علیهم السلام است. این را که فهم کرد، دائم احساس تعلق و آویختگی و فقر پیدا می‌کند. فقیری که فهم کرد شما انسان سخاوتمند و بخشنده‌ای هستید و بدانند که گره از او باز می‌کنید، چگونه به شما متوسل می‌شود و چه می‌کند؟ دو طرف دارد:

۱- فهم کرده که اهل بیت علیهم السلام همه‌کاره بوده و در این عالم صاحب نفوذ و اراده‌اند.

۲- فهمیده که او گرفتار است.

چه زمانی یک فرد دعا می‌کند؟ زمانی که می‌فهمد اولاً خداوند گره کار او را باز می‌کند و دوم این که گره به کارش افتاده است.

خداوند سرمایه می‌دهد و بخشش می‌کند و من فقیر هستم. دو طرف دارد که اگر آن طرف را درک کرد، این طرف هم می‌آید. اصل، آن درک است و پشت سر آن درک، حالت عجز و احتیاج و فقر و عرضه این فقر است.

۳- وقتی می‌خواهد این فقر را عرضه کند، به تبع فهم آن جایگاه، نسبت به اهل بیت علیهم السلام، حرمتی قائل است. وقتی حرمت قائل بود، این حرمت و عشق و احترام و مودت خود را در این توسل عرضه می‌نماید.

جمع بندی بسته توسل به این است:

- ۱- باور به جایگاه و عظمت وجودی اهل بیت علیهم السلام.
 - ۲- باور به گرفتاری و نیاز و تعلق و فقر خود.
 - ۳- ابراز عشق و محبت و معرفت به اهل بیت علیهم السلام.
 - ۴- عرضه فقر و بیچارگی و گرفتاری خود.
 - ۵- امور خود را به اهل بیت علیهم السلام سپردن. یعنی در نهایت می گوید هر چه شما بگویید، چون ما سراپا فقر هستیم. مراحل دعا نیز همین است. حال چه اظهار عشق و محبت در قالب دعای توسل و چه در قالب هدیه قرآن و چه ابراز صلوات و چه توسلات خاص از طریق ادعیه و چه به صورت نذر و یا به صورت زیارت و یا هدیه نمازها و چه به صورت تکریم و بزرگداشت های مختلف در اعیاد و وفایات در این چهارچوب، همه این ها مصادیق توسل (یعنی همان ابراز مودت و محبت) است.
- فردی که می خواهد از کسی پول بگیرد، اول دعا و تعریف و تمجیدی می کند که من می دانم شما انسان کریمی هستید، و در کار من گره افتاده است، و در آخر هم دعا می کند. اول دعا و آخر هم دعا و وسط آن، عرض فقر و بیچارگی خودش است.
- برای همین گفته اند اگر می خواهید دعا کنید هم اول دعا و هم آخر آن، صلوات بفرستید.
- اینجا نکته دیگری را عرض کنیم و آن این که: خدای ناکرده این گونه به ذهن ما نیاید که صرفاً برای این که دعای ما مستجاب شود، اول و آخر را صلوات بفرستیم! گرچه بسیاری از اوقات این به ذهن می آید! و این یعنی استفاده ابزاری از اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به خواسته شخصی خود که با ادب «بِابِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي» سازگاری ندارد!
- بله درست است که اول و آخر را صلوات می فرستیم و باعث می شود دعای وسط هم مستجاب شود، اما ما اول و آخر دعا را برای مستجاب شدن دعا صلوات نمی فرستیم، بلکه اول و آخر صلوات می فرستیم چون حال انسان عاشق محبوب (آن هم در حدی که می گوید همه وجود و متعلقاتم فدای تو) این است؛ یعنی وقتی می خواهد دعا کند، اول و آخر خواسته اش برای محبوبش دعا می کند. **هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ**؛
- اول که می خواهد آب بخورد، به او آب می دهد. آخر هم به او می دهد. این، حال کسی است که محبت دارد و شیعه است؛ یعنی می گوید خدایا هر چه خیر و رحمت و برکت و عنایت و لطف و کرامت، از معدن بی نهایت خودت هست، بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام نازل بفرما، بعد به خودش هم توجه می کند.
- البته گاهی وقت ها ممکن است برای کسی حالی حاصل شود که اول و آخر و وسط دعای او صلوات باشد و اصلاً خودش را این وسط فراموش کند، و اصل حال، همین است. می خواست برای خودش دعا کند ولی همه دعای او حتی وسط آن هم صلوات می فرستد.
- ما که این حالت ها را نداریم، به عشق اهل بیت علیهم السلام صلوات می فرستیم و سپس در رتبه بعد خواسته خود را مطرح می کنیم؛ نه اینکه صلوات را برای جاده صاف کردن و استجاب دعا خود بفرستیم.
- این کیفیت توسل و چیزی بود که به ذهن بنده می رسید. البته کیفیت توسل نکات دیگری دارد که شاید در جلسات دیگری عرض کنیم.

ادامه بحث منشأ دین

اما در مورد بحث منشأ دین گفتیم که یکی از نظریات رایج این است که «جهل» عامل گرایش مردم به دین شده است؛ یعنی چیزهایی را نمی دانستند و به همین دلیل این را به امور ماورایی مثل خداوند، جنّه [جن ها]، روح و... نسبت داده اند.

۴. سورة مبارکه حدید (۵۷)، قسمتی از آیه کریمه ۳.

۵. توضیح معظم له در ضمن بحث: «أَجَنَّة» جمع جنین است نه جمع جنّ، قرآن می فرماید: **إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ** «در آن موقع که بصورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید» [۳۲/نجم]؛ و اما جمع جنّ عبارت است از «جِنَّة».

مثل: **عَلِيٌّ حُبُّهُ جِنَّةٌ قَسِيمٌ النَّارِ وَ الْجِنَّةِ** : محبت و دوستی نسبت به علی بن ابی طالب سپری است از آتش؛ اوست که تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. **وَ صِوُّ الْمُصْطَفَى حَقًّا** امام الانس و الجنّة: و به حق وصی بلا فصل حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی است؛ و امام و سید و سالار کاروان انسان و جنّ است.

(این دو بیت از عامر بن ثعلبه است بنا بر نقل عالم جلیل و علامه کبیر شیخ حسین بن عبد الوهاب از علماء قرن خامس در کتاب «عیون المعجزات» ص ۳۱)

نکته کلی این بود که تمام این فرضیه‌ها بر یک پیش فرضی بنا شده و آن این‌که دین منشأ الهی ندارد، پس باید به دنبال منشأ روانی بگردیم! یعنی می‌گویند دین، خدایی که نیست، منطقی هم که نیست، پس برای آگاهی از منشأ دین باید به دنبال یک امر غیر منطقی و یک حالت روانی بگردیم!

[اشکال این پیش فرض:]

اولاً: این پیش فرض هیچ‌جا اثبات نشده است.
ثانیاً: خلاف آن اثبات شده است.

اشاره‌ای به براهین اثبات خداوند

در جلسات گذشته اشاره کردیم که خداوند و دین، فطری هر انسانی است؛ شاهد آن نیز این است که هر انسانی در آن لحظاتی که دچار یک بلای سخت می‌شود، خواه در قعر دریا باشد یا در ماشین یا در هواپیما و در آسمان یا در زلزله و زیر آوار باشد، فرقی نمی‌کند هر جا که می‌خواهد باشد، و یا در آستانه مرگ که غبارهای افکار و اوهام و رفتارها می‌ریزد و دست خود را از همه‌جا کوتاه می‌بیند، می‌یابد که دست هیچ بشری و دست هیچ قدرت محدودی نمی‌تواند او را نجات دهد، و می‌یابد که یک قدرتی وجود دارد که می‌تواند نجاتش دهد؛ یعنی در قلب خود یک میل و یک محبت بی‌نهایت می‌یابد چرا که خداوند دل‌پذیر است و قلب هر انسانی این را می‌فهمد و نسبت به او گرایش و امید دارد. و این، همان «برهان امید» است که از یک حالت حضوری منشأ گرفته است. این برهان را در کتاب «خداوند در آینه عقل و عشق» مفصل توضیح داده‌ایم.^۶

اگر کسی براهینی را که در بحث خداشناسی وجود دارد خوب بفهمد، این مبحث برایش جا می‌افتد. براهینی همچون «برهان صدیقین»، «براهین فطری»، «برهان امکان فقری»؛ عقل به طور بداهت خداوند را می‌یابد. ما این براهین را مطرح نکردیم بلکه از طریق قانون علیت پیش رفتیم. قانون علیت مساوی است با اثبات خداوند. آیا عالم علت دارد یا نه؟

اگر کسی بگوید: «این میکروفن علت ندارد» خواهند گفت دیوانه است! امروزه علوم انسانی بر این جنون نفی خداوند و نفی قانون علیت سوار شده است! پس پیش فرضی که نه تنها اثبات نشده بلکه خلاف آن ثابت شده است.

تعمیم‌های بدون دلیل، زمینه‌ساز پیش فرض نظریه پردازان اروپایی

یکی از عوامل زمینه‌ساز این پیش فرض که باعث شده تا معتقد شوند که دین خدایی و قدسی نیست این بوده است که عنوان دین را به صورت خائنانه، به تمام روش‌های درست و غلط سرایت داده‌اند! یعنی به هنگام بررسی ادیان، مثلاً گاو پرستی را هم (که در آن افراد ادرار گاو را به عنوان تبرک می‌خورند!) به عنوان یک دین به حساب آورده‌اند! یا مثلاً پرستش اعضای پست بدن را (که گفتن آن بالای منبر رسول اکرم ﷺ و در این مکان مقدس صحیح نیست) به عنوان یک دین محسوب کرده‌اند!

اگر قرار باشد بر تمام این مناسک اسم دین گذاشته شود و آنگاه تمام این ادیان (چه خوب و چه بد) جمع بسته شود و به عنوان یک بسته واحد عرضه گردد، معلوم است که یک فطرت معقول و منطقی چنین بسته‌ای را (که جمع نامعقول زده شده است) نخواهد پذیرفت! در حالی که آن گاو پرستی یک امری غلط، و حقیقت نورانی اسلام در اوج حکمت و معنویت و قداست است.

دین، از منفی بی‌نهایت تا مثبت بی‌نهایت وجود دارد، و نمی‌توان با یک چوب واحد همه آن‌ها را زد! این کار شبیه این است که کسی کار خلاف یزید را ببیند و آنگاه بگوید همه حکام این‌گونه‌اند! چرا که یزید و معاویه حاکم بوده‌اند، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حاکم بوده است!

رد نظریه اگوست کنت

کار دیگری که کرده‌اند این بوده است که گفته‌اند: دین، رشد تدریجی داشته است! یعنی چه؟

گفته‌اند بشر از لحاظ تجربی، کم‌کم پیشرفت کرده است؛ و سپس این پیشرفت تدریجی تجربی را به دین هم سرایت داده و معتقد شده‌اند که دین نیز کم‌کم پیشرفت داشته است! بدین صورت که بشر در ابتدا پرستش را با اشیاء بی‌جان و موهوم شروع نموده، و سپس به سراغ پرستش جن رفته،

و بعد از آن خدایانی درست کرده و به پرستش آن‌ها مشغول شده، و سپس خدای واحد و در نهایت به ادیان پیشرفته (که عبارت‌اند از: اسلام، یهودیت، مسیحیت و زرتشت) رسیده است!

این سخن نیز بدون دلیل و بدون سند است! چون در این زمینه خیلی جستجو کردیم و تمام نظریات را ورق زدیم تا ببینیم اسناد نظریه‌پردازان برای این نظریه چیست؛ حتی یک دلیل هم ذکر نکرده‌اند!

این نظریه بر طبق جامعه‌شناسی ادیان (که منشأ آن آگوست کنت می‌باشد) بنا شده است.

نتیجه این نظریه این است که دین، محصول تجربه بشر می‌باشد، آن هم از نوع پیشرفت تجربی، به این معنا که بشر به تدریج در طول تاریخ با آزمون و خطا طرح اعتقادی خود را دست‌کاری و اصلاح نموده است. وقتی دین، بشری و با تجربه آمیخته شد، در این صورت تمامی نخواهد داشت، یعنی روز به روز کامل‌تر خواهد شد!

آگوست کنت، ادوار بشری را به سه دوران تقسیم کرده است: ۱- عصر دینی (که دارای سه مرحله می‌باشد)؛ ۲- عصر عقل و خردگرایی (عصر فلسفه)؛ ۳- عصر علم تجربی. این حرف یعنی هم مبدأ الحاد است و هم معاد الحاد است! این بحث را سال گذشته بیان کردیم.^۷

فهم وجود خداوند، فطری است

عقل با برهان قطعی اثبات می‌کند که خدایی وجود دارد و این خدا انبیا را فرستاده است. و آن هم این‌که خداوند، اصل مستحکم همه وجودات انسانی و همه عالم است؛ خداوند، ناموس خلقت و تمام موجودات است.

انسان در حرکتش به سمت خداوند، هم تکویناً خداوند را فهم می‌کند، و هم اولین چیزی که ذهن می‌فهمد و قلب درک می‌کند، خداوند است. و اگر کسی بیشتر در این زمینه به دنبال فهم است، «برهان صدیقین» و «براهین فطرت» را ملاحظه نماید.^۸

خداوند درون و برون تمام موجودات را پر کرده است؛ روی هر چیزی که دست بگذاریم، جلوه حق است؛ و اصلاً در این عالم چیزی وجود ندارد که جلوه حق نباشد.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ^۹؛ أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^{۱۰}، آیا برای فهم حق، کافی نیست که خداوند بر هر چیزی مشهود است؟

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»^{۱۱} (و در بعضی عبارات آمده: «و بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»)، آیا معنا دارد که خداوند اینجا [اشاره به منبر] نباشد؟! منظور این نیست که این منبر، خداست، نه! این چوب است نه خدا، بلکه منظور این است که این چوب از حق جدا نیست.

مثال باغبان ذهن

این مثال را در جلسات شب‌های جمعه مکرر عرض کرده‌ام اما چون ممکن است برای برخی دوستان شبهه شود تکرار می‌کنم. یک لحظه همه چشم‌هایتان را ببندید؛ یک باغی و یک باغبانی را تصور کنید؛ آن باغ گل‌هایی دارد و آن باغبان در حال آب دادن گل‌هاست. حال چشمانتان را باز کنید. از شما سوال می‌پرسم، آیا آن باغبان عین شماست؟ خیر. آیا جزئی از اجزاء شماست؟ خیر؛ جزء شما هم نیست. چون اگر جزء نباشد آن موجود مرکب، ناقص می‌شود. آیا آن باغبان غیر شماست؟ باز هم خیر؛ اگر غیر شما باشد به صورت مستقل حیات خواهد داشت. پس این باغبان

۷. رجوع شود به جزوه «حیات جان»، ص: ۷۷.

۸. علاقه‌مندان برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانند به کتاب «خداوند در آینه عقل و عشق»، بخش دوم، ص: ۲۷۵ رجوع نمایند.

۹. سوره مبارکه حدید (۵۷)، قسمتی از آیه کریمه ۳.

۱۰. سوره مبارکه فصلت (۴۱)، قسمتی از آیه کریمه ۵۳.

۱۱. «این حدیث را به این عبارت مرحوم صدر المتألهین در «أسفار أربعة»؛ طبع سنگی، ج ۱ ص ۲۶ و از طبع حروفی، ج ۱ ص ۱۱۷ ذکر نموده است: و نیز مرحوم سبزواری در حاشیه خود بر شرح منظومه خود در ص ۶۶ از طبع ناصری راجع به کیفیت تقوّم معلوم به علت ذکر کرده است. مرحوم صدر المتألهین پس از بیان روایت مرفوعاً از امیر المؤمنین علیه السلام بدین عبارت، گفته است: و روی: معه و فیه یعنی: ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله معه و فیه. و مرحوم عالم ربانی حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان الله علیه در «أسرار الصلاة» ص ۶۵ گوید: قوله علیه السلام: (یعنی امیر المؤمنین علیه السلام) ما نظرتُ إلى شیء إلا و رأیت الله قبله و بعده و معه. و در رساله «لقاء الله» خطّی ص ۷ گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ما رأیتُ إلا و رأیتُ الله قبله و بعده و معه.» (توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی، ص: ۱۹۱، پاورقی: ۱)

چه نسبتی با شما دارد؟ او تجلی شماست؛ جلوه‌ی شماست. اگر کسی روی آن باغبان دست بگذارد و بگوید این چیست، می‌گوییم این اراده‌ی شماست که خواستید به این شکل باشد. و الان که اراده‌تان را برداشتید دیگر نه باغی است و نه باغبانی.

اگر نازی کند آنی فرو ریزند قالبها^{۱۲}

درون و برون آن باغبان را چه کسی پر کرده است؟ آن باغ و باغبان چیزی نیست جز اراده‌ی تجلی یافته‌ی شما. خداوند ناموس هستی است. هستی پر است از اراده‌ی حق.

فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَوَجْهُ اللَّهِ^{۱۳}

هر جا که دست بگذارید وجه الله است. آن سگ مردار در بیابان وجه الله است؛ جبرئیل هم وجه الله است؛ شما هم وجه الله هستید؛ آقارسل الله هم وجه الله است؛ این فرش هم وجه الله است. اینطور نیست که شیء مطهر وجه الله باشد و آن یکی که ناپاک است نه. اصلا پاک و ناپاکی برای ما و مربوط به عالم تشریح است؛ وگرنه همه خلقت خداست؛ همه جلوه‌های خداوند هستند. یک همچین نظامی هست که سراسرش را وجه خداوند پر کرده است. لذا بعضی از اهل معرفت می‌گفتند ما به هیچ چیزی دست بی‌وضو نمی‌زنیم؛ چون آیت خداست. یک همچین حقیقتی است. مستحکم‌ترین امر از حیث اعتقادی و عقلی و شفاف‌ترین و اولین امر از حیث قلبی و حقیقی‌ترین و واقعی‌ترین امر در نظام وجود. اصلا نظام وجود چیزی نیست جز وجه خداوند. حالا آن باغبان در ذهن شما بگوید خالق نیست، من خودم دارم آب می‌دهم و... این ادعای او واقعیت را تغییر نمی‌دهد.

پس پیش فرض حق، در مقابل آن پیش فرض باطل این است که خدا هست و این پیش فرض را که بشر کنار گذاشت خودش را پایمال کرد. مهندس تایلور که نظریه پرداز در فضای انسانی است در تعریف انسان می‌گوید انسان گوریل باهوش است. این پیش فرض یعنی خدایی وجود ندارد. وقتی خدایی نباشد جهان می‌شود پدیده‌ی کور. از طرفی انسان هم که رسالت خاصی ندارد و می‌شود حیوانی که از اعقاب خودش - میمون - پدیدار گشته و همینطور جلوتر آمده است.

بر همین اساس می‌گوید انسان گوریل باهوش است؛ آن هم نه هوش مثبت، بلکه هوش منفی که مسؤولیت‌گریز است. هوش سیاه دارد و باید مهارش کرد. این دومین نقدی که وجود دارد.

عامل سوم

سومین عاملی که موجب شده تا به این سمت بروند این است که دین را امری خرافی می‌دانند. در واقع عنوان دین را بر روی امور خرافی گذاشته‌اند و خرافی‌ترین خرافه‌ها را دین نام نهاده‌اند و بعد با حقیقی‌ترین حقایق و ناب‌ترین معارف اسلام جمع بسته‌اند. علاوه بر اینکه حتی دین‌های دیگر غیر از اسلام، پر از خرافات است و تحریف شده‌اند. مانند مسیحیت که اجمالا قبل گفته شده است.

عامل چهارم

نکته‌ی بعدی که باعث شد دین را ساخته‌ی خود بشر معرفی کنند، جاهل‌پنداری قدماست. یعنی قدیمی‌ها هر چه برگردیم به عقب‌تر، نفهم‌تر بوده‌اند؛ تا اینکه رسیده‌اند به میمون‌ها. پس آباء و اجداد ما موجودات نفهمی بوده‌اند و می‌خواستند جهل‌شان را پر کنند. میمون‌انگاری آباء.

مطلبی به عنوان مؤید

مطلب دیگری که به عنوان مؤید آورده‌اند و این را آن فرد ناپاک (علی دشتی) در کتاب بیست و سه سال^{۱۴} آورده است این که می‌گوید بسیاری از افراد سرشناس، ملحد بوده‌اند. او می‌گوید بسی دانشمندان فکور و روشن‌بین که منکر اصل نبوت بوده‌اند مثل رازی کاشف الکلی^{۱۵} و ابوالعلاء معری^{۱۶}. اما ملحد که در تاریخ کم نبوده است؛ آیا چون ملحد است و سرشناس، حرفش درست است؟ این چه دلیلی است؟

^{۱۲} دیوان بیدل شیرازی: به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالبها

^{۱۳} سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۱۵

^{۱۴} بیست و سه سال، کتابی درباره زندگی پیامبر اسلام نوشته علی دشتی، نویسنده و پژوهشگر ایرانی است. این کتاب در سال ۱۹۷۳ میلادی نوشته شده است. علی دشتی پس از انقلاب در دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شد.

^{۱۵} معروف است که رازی منکر نبوت بوده است اما بعضی می‌گویند این اتهامی است که به ایشان زده شده است.

^{۱۶} شاعر و فیلسوف بزرگ عرب

این فرد (دستی) انسان بسیار نادان و پستی است که یکی دو مثال از حرف‌هایش را بگوییم:
می‌گوید قرآن کلام خداوند نیست و این دروغی است که گفته‌اند؛ چرا؟ می‌گوید سوره‌ی حمد سه چهار آیه‌ی اولش به صورت غایب است؛ اگر مال خود خداوند بود که غایب صحبت نمی‌کرد! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. این‌ها نظریه‌پرداز هستند؛ اما اولیات ادبیات گفتاری عرب را نمی‌دانند.

مثلاً در سوره‌ی مبارکه‌ی شعرا می‌فرماید:

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ^{۱۷}

این آیه در سرزنش این ناسیونالیست‌های عرب است. می‌فرماید اگر این قرآن را بجای عرب‌ها بر بعضی از اعجمین نازل کرده بودیم و آن فردی که غیر عرب بود این آیات را بر عرب می‌خواند آن افرادی که تعصب عربی داشتند قبول نمی‌کردند در حالی که همین قرآن است. یک بخش از پذیرش عرب‌ها به خاطر همین عرق عربی بودن است و لذا می‌گویند دین عربی. می‌خواهند از دین آبرو بگیرند. در حالی که این دین نه برای عرب و نه برای عجم است. ما اگر حتی در زمان حضرت عیسی هم بودیم چه همشهری حضرت عیسی بودیم و چه آفریقایی، باید دین ایشان را می‌پذیرفتیم. انبیاء، جهانی و بلکه جن و انسی هستند. همان مقدار که حضرت عیسی و رسول اکرم به ما تعلق دارند، همان مقدار به جن هم تعلق دارند. این فرد جمله‌ی شرطی و لو نزلناه... اگر نازل کرده بودیم بر غیر عرب... را در همین کتابش این‌گونه ترجمه کرده که ای کاش بر غیر عرب‌ها نازل کرده بودیم.

انسان یاد فرمایش حضرت امیر^{علیه السلام} می‌افتد. در زمان خلفا حضرت می‌فرماید: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا...»^{۱۸} می‌فرماید این دین تفسیرش، تبیینش و تحقیقش دست یک عده انسان شرور بی تقوا بود. تبیین دین، دست یک عده اشرار است؛ البته تخریب می‌کنند نه تبیین. الحمدلله که نه سواد می‌دارند و نه فهمی.

مغالطه‌ای دیگر

یکی دیگر از مغالطاتی که صورت گرفته این است که سنخ انبیاء را با مصلحان با فیلسوفان یکی گرفته‌اند. گفته‌اند که این انبیاء و مصلحان و فیلسوفان یک پله بشر را جلوتر برده‌اند. البته مطلب حقی است؛ چون فیلسوفان و مصلحان هم بشر را یک کم جلو برده‌اند. اما اراده‌ی باطل از آن می‌شود. اینکه بگویند اینها یک کار کردند و بعد نتیجه بگیرند که همه از یک سنخ هستند مغالطه‌ای بیش نیست. سنخ دعوت و کار انبیاء با تمام بشر تفاوت دارد. کار انبیاء از بالا به پایین است. این حرف مثل این است که خداوند را با بشر یکی کند. نبی که خودش نیست؛ نبی یعنی کسی که جز به اراده‌ی خدا حرف خدا نمی‌زند. تصریح قرآن این است که نبی یعنی کسی که از خودش حرفی نمی‌زند و فقط حرف خداوند را می‌زند.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ^{۱۹} آیا می‌توان گفت حرف خدا و حرف مصلح بشر یکی است؟

این یک اجمالی از مباحث است که در سال‌های گذشته به صورت پراکنده گفته شده بود. اینها نقدهای مشترک همه‌ی نظریه‌هاست. اما خصوص نقدهایی که به نظریه‌ی جهل و ترس گفته شده است ان شاء الله شب آتی خدمت سروران عرض خواهم کرد.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

^{۱۷} آیه شریفه ۱۹۸

^{۱۸} نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: ۴۳۵

^{۱۹} سوره مبارکه نجم؛ آیه شریفه ۳ و ۴